



یکی از خورشیدهای فروزان، امام باقر(ع) و یکی دیگر امام صادق(ع)
است که معارف اسلامی، مرهون زحمات آنهاست.

مقام معظم رهبری



وقف و توسعه‌ی فرهنگی و اجتماعی

از مهمترین منافع وقف، برخورداری واقفین از اجر و پاداش اخروی و الهی است که علاوه بر فرد وقف کننده، عموم مردم نیز از آن بمنصب نخواهند ماند و سایه‌ی برکات آن متوجه همه‌ی جامعه خواهد شد. گذشته از اجر معنوی وقف عامل توسعه و رشد کشور در همه‌ی حوزه‌ها و عرصه‌ها نیز هست. چرا که موقوفات عمده‌ای در جهت مصارف عمومی است و همین موجب شکل گیری زیر ساخت‌های توسعه و کاهش هزینه‌های تولید می‌شود. ضمن اینکه وجود نهادهای آموزشی نظیر حوزه‌های علمی، مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها و سایر موسسات آموزشی موقوفه از شاره‌های بروز دوست‌های کاسته و این فرصت را به آنها می‌دهد که با توجه به محدودیت منابع به سایر امور پردازند.

زیارت مزار خاکی و غریبیت را در تب اندخته است. این ندای قلب عاشق است که کوچ غربانه‌های را تسليت می‌گوید، ای مهریان ترین! سلام خدا بر بدن مسموم و قلب مجروح تو! با سینه‌ای مالامال از اندوه و سرشکی جاری از ماتم امام عارفان و شکافته علوم، حضرت امام محمد باقر(ع) رخت عزا بر تن می‌نمایم.

گلبرگی از آفتاب

۱. توجه به ندای درون

امام باقر(ع) فرمود: من لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ واعظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُعنِي عَنْهُ شيئاً؛ کسی که واعظی درونی نداشته باشد، موضعه‌های مردم سودی به او نمی‌رساند. (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۳)

۲. شیعه‌ی ما کیست؟

امام باقر(ع) فرمود: ما شیعَتُنا إِلَى مَنْ أَنْتَ اللَّهُ وَأَطَاعَهُ؛ شیعه‌ما، تنها کسی است که تقوا پیشه و مطبع خداوند باشد. (تحف العقول، ص ۲۹۵)

۳. نشانه‌های رحمت

امام باقر(ع) فرمود: إِنَّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: الْهَجَّاجُ بِاللَّيْلِ وَإِفْطَارُ الصَّائِمِ وَلِقاءُ الْإِخْرَانِ؛ سه چیز نشانه‌ی رحمت خدا است: عبادت شیانه، افطار دادن به روزه‌دار، دیدار با برادران. (الأمالی طوسی، ص ۱۷۲)

۴. خودآرایی برای خدا

امام باقر(ع) فرمود: تَرَبَّى اللَّهُ بِالصَّدقِ فِي الْأَعْمَالِ؛ با راست کرداری، خود را برای خداوند بیارای. (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴)

۵. نور سخنان ما

امام باقر(ع) فرمود: إِنَّ حَدِيثَنَا يُحِبِّي الْقُلُوبَ؛ سخن ما دل‌ها را زنده می‌کند. (بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۵)

حالت نافرمانی خدای خود از دنیا بروم. پروردگار مرا موظف ساخته است که باری روی دوش دیگران نباشیم. اگر کار نکنیم باید دست نیاز به سوی دیگران دراز کنیم». محمد بن منکر که سرافکنده شده بود، گفت: «خدایت رحمت کندا! من می‌خواستم شما را موضعه کنم، ولی شما مرا موضعه کردید». (بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۸۷)

۵. آثار دوستی مؤمنان

در محضر امام باقر(ع) نشسته بود. پس از گفت‌وگو هر دو سکوت کردند. ناگاه غمی بر دلش نشست و آهی کشید. از امام پرسید: «گاهی بدون اینکه اتفاق ناگواری افتاده باشد، دلم می‌گیرد و اندوهگین می‌شوم، به گونه‌ای که آثار آن در چهره من نیز پدیدار می‌شود. در حالی که نه مصیبی به من رسیده و نه چیز تاراحت‌کننده‌ای برای من پیش آمده است، دلیل آن چیست؟»

امام فرمود: «اری ای جابر جعفی! پروردگار، انسان‌های بہشتی را از گلی بہشتی و مبارک آفرید و از نسیم روح خویش در آن دمید. به مین دلیل است که مؤمنان با هم دیگر، دوست و برادراند. بر این اساس، حتی اگر در شهری دور آسیب یا مصیبی به دوست مؤمن انسان برسد، روح دوستش نیز اندوهگین می‌شود؛ زیرا روح‌های آنان به دلیل ایمان با هم دیگر در ارتباط است تا بین وسیله‌های همواره به خاطر دوستی‌شان از حال هم باخیر باشند». (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶)

در کوچه باغ خاطره

ای آخرین یادگار کربلا! ای بازمانده روزهای خاک و خون! یک نینوا، مصیبی را در سینه خود که به پهنه‌ی همه علوم و دانش‌ها بود، جای داده بودی و عمری را با غصه بیبری کردی. این با زهر جفا می‌سوزی و می‌سازی. شیعه، مصیبی جان گذار تو را چگونه تاب بیاورد و دم بر نیاورد. ای اقیانوس بی‌پایان دنایی! ای بزرگ فرهیخته اعصار! ای امام رئوف و مهریان! ای پیشوای راهنمای سالکان! کاروان عمر پر از اندوه و حزن‌ت از منزلگاه شهادت رسید و در آن رحل اقامت افکند و جان عاشقان و جگر سوخته دوست‌داران

عطر یادها

امام محمد باقر(ع) در هفتم ذیحجه سال صد و چهارده هجری قمری به دست «هشام بن عبدالملک» در مدینه مسومون گردید و در قبرستان بقیع در کنار امام حسن مجتبی(ع) و امام سجاد(ع) به خاک سپرده شد. آن حضرت به هنگام شهادت، پسر ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۲۷

وصیتی مهم

امام باقر(ع) پیش از شهادت به فرزندش امام صادق(ع) فرمود که از اموال به جای مانده خود رسانید. جابر از شتر پیاده شد و نعمان را در آغوش گرفت. هر دو با هم لحظه‌ای بشنیدن را - مبلغ آن را هشتتصد درهم نقل کردند - برای برپایی مجلس سوگواری خود، در منا به مدت ده سال اختصاص دهد و فرمود: «ای جعفر، از مال من برای گریه کنندگان به مدت ده سال در منا مالی را وقف کن تا در موسوم حج بر من ندبی کنند و سرم ماتم را هر ساله تجدید نمایند و بر مظلومیت من زاری کنند». چون قتل امام باقر(ع) بسیار مرموز بود، امام تلاش کرد تا با به کارگیری این شیوه، مسلمانان را از ماهیت واقعی و چهره حقیقی امویان آگاه کنند تا از خود بپرسند که دلیل برپایی هر ساله این مجالس آن هم در تجمع سالانه مسلمانان چیست. ازین رو، این وصیت جنبه اعتراض به هشام و افسارگری درباره او و دیگر خلفای اموی داشته و تنها حرکتی نمادین به شمار نمی‌رفته است. (بخار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۶۲)

هنگامی که امام باقر(ع) به شهادت رسید، امام صادق(ع) آن گونه که پدر بزرگوارش

وصیت کرده بود، او را کفن کرد و با احترام تمام به همراه تشییع کنندگان بدن مطهر امام را به قبرستان بقیع برد و او را در کنار پدر خویش امام سجاد(ع) و عمومی پدر خویش امام مجتبی(ع) به خاک سپرد. غبار انده و غم مدینه را فرا گرفت و مسلمانان دسته دسته برای تسليت گفتن نزد امام صادق(ع) امدند. (الرشاد مفید، ج ۲، ص ۲۲۷)

کوچه‌های آسمان

مراسم حج به پایان می‌رسید. حاجیان خوشحال از زیارت خانه‌ی خدا بر می‌گشتنند. «نعمان» و «جابر» دو دوست قدمی و اهل کوفه بودند. کاروان به سوی کوفه حرکت کرد. به کاروان سرای رسیدند. خورشید به وسط آسمان رسیده بود. صدای آذان مردی بلند شد. همه به نماز ایستادند.

پس از نماز، نعمان، سفره را پهن کرد. او دوستش را صدا زد تا با هم ناهار بخورند. جابر، هنوز در سجده بود. سرش را از سجده برداشت. سجاده‌اش را جمع کرد. سر سفره آمد. آنها با هم مشغول به غذا خوردن شدند.

جابر گفت: «دلیل برای امام باقر(ع) تنگ شده است». نعمان لقمه‌ای برداشت و گفت: «من هم همین طور ببرادر! ما امسال با ایشان در سفر حج، روزهای خوبی را گذراندیم». پرسش کننده در مورد گفته مغیره پاسخ داد: «گوینده‌ی این سخن، حتماً داستان غذا تمام شد. جابر گفت: «من می‌روم که ظرفهای را شویم». نعمان برخاست و ظرفهای را از دستش گرفت و گفت: «نه دوست من! اجازه بده من این کار را بکنم. تو خسته‌ای من دیشب دیدم که تا صبح، عبادت می‌کردم!» جابر خنده‌ای کرد و نشست.

آنکه گذشت. سواری نزدیک شد. از او پرسید: «تو جابر جعفی هستی؟» جابر برخاست در مقابل، مردم سرکش و طفیان گر قومش، وی را سرزنش می‌کردند و آن قدر از سخنان او به تنگ آمدند که دوست به خون او آغشتد و او را به شهادت رساندند. گویا هم اینک دارم او را در این وضع می‌بینم که قوم خود را ارشاد می‌کند و آن او را سرزنش می‌کنند. بدانید که مؤمن، به هر گونه بالا گرفتار می‌شود و امکان دارد

و خواند. اما بسیار ناراحت شد. نعمان بازگشت. جابر درباره‌ی نامه با او سخنی نگفت. کاروان آماده حرکت شد. جابر ساکت بود و سخنی نمی‌گفت. دلش نمی‌خواست کسی از نامه باخبر شود.

امام باقر(ع) پیش از شهادت به فرزندش امام صادق(ع) فرمود که از اموال به جای مانده خود رسانید. جابر از شتر پیاده شد و نعمان را در آغوش گرفت. هر دو با هم فرمود: «فرزندم! با پنج نفر رابطه دوستی برقرار نکن». امام باقر(ع) پرسید: «چه کسانی؟» امام فرمود: «تاختست، از ناگهان دید تعدادی بچه دور مردی جمع شده‌اند. مرد، سوار چوب بلند شده بود. جوب کوچکی هم در دست گرفته بود و به آن می‌زد و می‌گفت: «از سر راه اسب من کثaran بروید. مگر نمی‌شوند؟ بروید کنار! و گرن به شما لگد می‌زنند». اگر در این حال، مرگت فرا بررس، خدای خود را چگونه دیدار خواهی کرد؟» امام دست از کار کشید و عرق خود را سترد و فرمود: «به خدا سوکن، اگر در این حال بیمیر، در حال فرمابنده‌ای و عبادت خدای خود جان سپرده‌ام، آیا تو فکر می‌کنی عبادت فقط نماز و ذکر و دعاست؟ کار و تلاش و تأمین مخارج زندگی از راه حلال خود نوعی عبادت است؛ زیرا من می‌خواهم با این کار و کوشش، خود را از تو و دیگران بی‌نیاز سازم. آری! فقط آن گاه از فرا رسیدن مرگ باید بترسم که در حال انجام گناه باشم و در

در محضر نور

۱. گویا هم اینک او را می‌بینم!

نامش «غمیره بن سعید» بود. همه او و افکار متخرفس را می‌شناختند. یک بار گفته بود: «مؤمن به بیماری‌های سخت ماند جذام و پیسی مبتلا نمی‌شود؛ زیرا از عمل خدا به دور است». سخن او به گوش امام باقر(ع) رسید. امام در پاسخ به فرد پرسش کننده در مورد گفته مغیره پاسخ داد: «گوینده‌ی این سخن، حتماً داستان غذا تمام شد. جابر گفت: «من می‌روم که ظرفهای را شویم». نعمان برخاست و ظرفهای را از دستش گرفت و گفت: «نه دوست من! اجازه بده من این کار را بکنم. تو خسته‌ای من دیشب دیدم که تا صبح، عبادت می‌کردم!» جابر خنده‌ای کرد و نشست.

۲. در محضر پدر

نوجوان بود. روزی پدرش، امام سجاد(ع)، او را فرا خواند و فرمود که چند لحظه‌ای بشنیدن تا با او سخنی بگویید. وقتی امام باقر(ع) نزد پدر نشست، امام خداحافظی کردند و هر یک به سمت خانه خود به راه افتادند. فردای آن روز، نعمان را بین که چگونه در این هوا سوزان در پی مال دنیا است. «تصمیم گرفت نزد ایzaواری؟» امام فرمود: «تاختست، از ناگهان دید تعدادی بچه دور مردی جمع شده‌اند. می‌زدند که دور را به تو نزدیک و نزدیک را از تو دور می‌سازند. دوم، با انسانی که فاسق است و از گناه باکی ندارد، دوستی ممکن؛ زیرا او، تو را به لقمه‌ای غذا پاکت از آن می‌فرمود. سوم، از دوستی با انسان بخیل بپرهیز؛ زیرا او از کمک مالی به تو در لحظه‌ای که تنگ دست هستی، دریغ خواهد ورزید. دیگری، دوستی با انسان احمق و کم عقل است؛ زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند، ولی بر اثر حماقت خود، به تو زیان خواهد رساند و سرانجام، دوستی با کسی است که قطع رحم کرده است؛ زیرا پروردگار در سه جای قرآن، او را لعن می‌کند و او را از یک سال گذشت. آنها در این مدت، یکدیگر را ندیدند. روزی از روزها، جابر به خانه